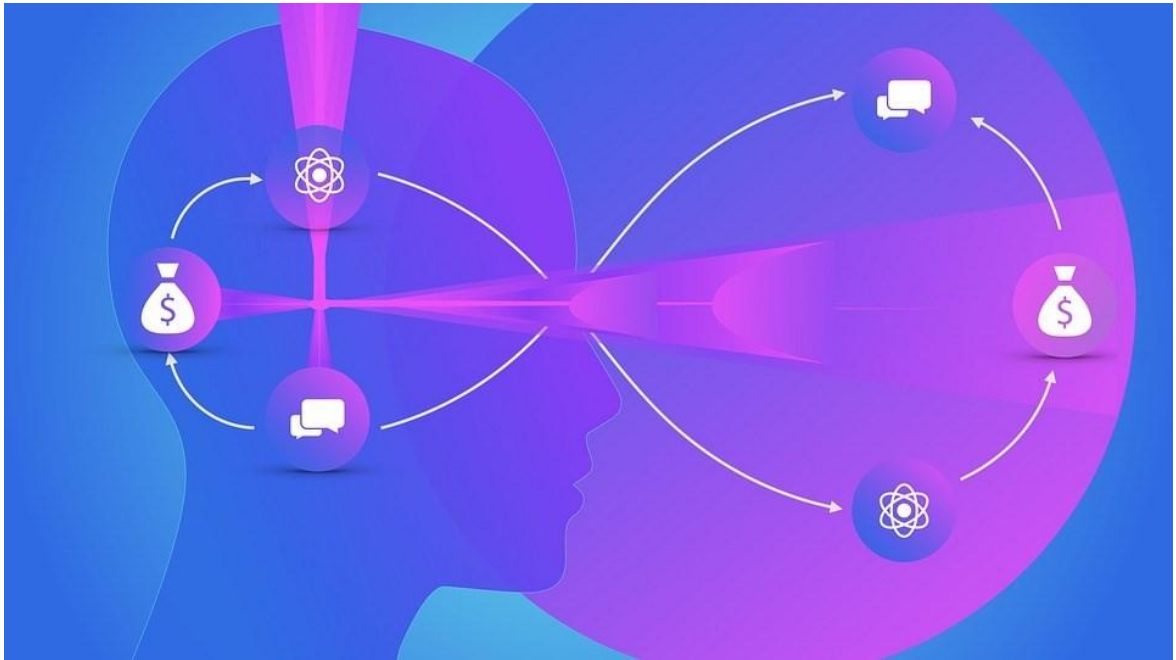


مقدمه

با این مقدمه من شما را صمیمانه دعوت می‌کنم تا یاد بگیرید که مهمترین محتوای ایمان مسیحی چیست. ما در این مورد دو منبع مهم داریم که اولی همان طور که واضح است کلام خداوند است. و در مرحله بعد ما از کتاب مارتین لوتر استفاده می‌کنیم که به نام " کتاب کوچک کات کیسم" معروف است. و بعد ما این سوال را با خودمان مطرح می‌کنیم که چرا اصلا خدا را قبول داریم؟

چرا خداوند؟



«همه مشکلات بشریت از این منبع ناشی می‌شود که انسان‌ها نمی‌توانند ساکت و آرام باشند.»

این نقل قول از فیلسوف بلز پاشکال در قرن هفدهم است. مقصود پاسکال این بود که ما همیشه حواس‌پرتی‌های زیادی را دنبال می‌کنیم، زیرا به گفته او، اگر این حواس‌پرتی‌ها را نداشتیم، با فقر وحشیانه‌مان و با فانی بودن خود مواجه می‌شدیم. و به این ترتیب ما خود را در سر و صدا غرق می‌کنیم تا از واقعیت ناخوشایند فرار کنیم. پاسکال این را با تمسخر و انتقاد نگفت. زندگی خود او با واقعیت جنگ ۳۰ ساله شکل گرفته بود، یکی از طولانی‌ترین و وحشتناک‌ترین جنگ‌های تاریخ اروپا. پاسکال از این حواس‌پرتی‌ها انتقاد نمی‌کرد... اما تصریح کرد که اگر آن عوامل حواس‌پرتی را با واقعیت اشتباه بگیریم، مشکل پیش می‌آید. یا مشکل این است که فکر می‌کنیم که منبع شادی ما در درون آنها است. ما همه‌ی آن را در زندگی کنونی می‌بینیم: امروزه ما تقاضای زیادی داریم که می‌خواهیم به آن برسیم. و اگر به هدف خودمان نرسیم با صدای بلند به آسمان فریاد می‌کشیم و شیون می‌کنیم. این آرزوها و احتیاجاتی که داریم آیا نشان این نیست که ما در جستجوی چیزی هستیم؟ و آیا اغلب به این صورت نیست که ما خودمان هم نمیدانیم دنبال چه چیزی هستیم؟ اینکه چه شغلی را انتخاب کنیم، کدام ورزش را و چطور از وقتمان استفاده کنیم. اینها همه خواسته‌هایی هستند که می‌توانند مرا روزها و شبها مشغول کنند.

و ما می‌خواهیم از بابت اینها به آسمان فریاد بزنیم. حتی ممکن است از طمع این خواسته‌ها انسان بیمار شود و وقتی که آدم به این خواسته‌ها نرسد ممکن است رفتار غم‌انده شود و پایان تلخی در انتظار او باشد و حتی ممکن است که آدم دست به قتل و آدم‌کشی نیز بزند. جالب این که آن خواسته‌هایی که ما به خاطرشان روح خود را فروخته‌ایم، مثل یک هوا و هوس زودگذر هستند و روز بعد

دیگر وجود ندارند. پس حال جواب این سوال که «ما دنبال چه هستیم؟» بیشتر اهمیت پیدا می کند. آیا به دنبال شانس و یا شادی هستیم؟ اگر فقط موضوع شانس هست که می توانیم خودمان را با یک آمپول هورمونی شانس شاد کنیم. از لحاظ پزشکی این کار شدنی است! ولی ما همچنین کاری نمی کنیم! چرا این کار را نمی کنیم؟ اگر شانس و احساس شادی بالاترین هدف ما باشد پس این یک راه حل عملی مناسب برای حل مشکلات ماست! ما این کار را نمی کنیم چون می دانیم یک جایی از زندگی ما، یک شانس بزرگ و یک شادی حقیقی در انتظار ماست. در این مورد ما درست می اندیشیم. شانس بزرگ و شادی حقیقی امکان پذیر است. و این شادی را می توان بدون هورمون و مواد مخدر شادی آور نیز بدست آورد، زیرا این مواد تنها برای مدت کوتاهی تاثیر گذارند. ما در انجیل یاد گرفتیم که کسانی هستند که ظاهراً هیچ دلیلی برای شاد بودن ندارند ولی از شادی کلام آنها می توان شعله ی شادی را تا به امروز نیز دید. در پیدایش فصل یک آیه بیست و هفتم این راز توضیح داده شده است. آنجا خداوند می گوید که انسان مانند صورت خداوند است و او را شبیه خود خدا آفریده است. این به این معنی است که ما هم جهت و همسو با خداوند قرار داده شده ایم.

و این همان هدف نهایی زندگی ماست. و تمام چیزهایی که به خاطر آنها همیشه و همیشه فریاد می زنیم، تنها نشانه ای از آن هستند که ما انسانها هدف عمیق تری داریم. و همچنین این ها نشانگر این هستند که عکس خداوند غمگین و زخمی است. چون از خدا جدا شده ایم. و به همین دلیل ما از هدف زندگی خود جدا شده ایم و به همین خاطر هم مانند بچه های کوچک همیشه و همیشه فریاد می زنیم که: من می خواهم، من می خواهم! و این در حالیست که فریاد ما باید بسوی خدا و برای خداوند باشد.

چنانکه آهو برای نهرهای آب اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من مشتاق توست. جان من تشنه خداست تشنه خدای زنده، چه وقت می توانم به پیشگاه تو بیایم و تو را پرستش کنم
(مزامیر ۴۲، ۲)

"قلب ما آرامش ندارد تا اینکه در تو به آرامش برسند".

این نوشته ی اگوستینوس است

و ما انسانها با اهدافمان و احساساتمان و فهم و شعورمان از خدا آنقدر دوریم که نمی توانیم به او برسیم. و این جای خالی را در زندگیمان، که تنها خداوند می تواند آن را پر کند با چیزهای دیگر پر می کنیم. ما خدایان دیگر را بجای خدای واقعی می یابیم. و ما گمان می کنیم که واقعا می شود برای زمان طولانی به آنها ایمان داشت و این یک شاخصه ی همه ایدئولوژیهاست که بر برخی از افراد به حدی سایه می افکند که آنها حاضر هستند در راه آن بمرینند. مشکل خیلی از ایدئولوژیها این است که یک چیزی در جهان را طوری ایده آل جلوه می دهند، که به یک ارزش جاودان تبدیل می شود. ارزش های کمونیسم مثل کاپیتالیسم، به عنوان اهداف نهایی و واقعی این زندگی افراد را فریب می دهند. و بعد تنها راه حل های دنیوی را پیشنهاد می کنند. حتی ایدئولوژی اسلامی هم یک ایدئولوژی دنیوی است. آنها می خواهند یک پادشاهی اسلامی را بر روی زمین بر پا کنند. برای همین هم وقتی یک مسلمان دین خودش را عوض می کند از او به عنوان کافر یاد می شود و باید کشته شود. ترس آنها از نظام این جهان است، حتی وقتی قرآن از بهشت صحبت می کند، در واقع دارد یک تصور بهتر از این دنیا را از دید یک مرد عرب نشان می دهد، به نظرش بهشت جایی است که زنان زیبا رو و غذاهای لذیذ می باشد. تنها یک دنیای بهتر نمیتواند تمام هدف زندگی باشد. در برابر تمام این چیزها آدم باید با مزامیر فصل نود و چهارم پاسخ دهد:

"خداوند از افکار آدمیان آگاه است و میداند که افکار ما بیهوده است"

چون نیت های انسان خیلی ناخالصی دارد، پس این خیلی بهتر است که ما دل خود را زیاد به فریادهايمان که بر پایه خواسته هایمان است نبندیم، بلکه خود را به خداوند واگذار کنیم.

در توضیح اولین فرمان خداوند، مارتین لوتر در کتاب بزرگ کات کیسم می نویسد:

به من نگاه کن و بگذار تا من تنها خداوند تو باشم و خدای دیگری را نجوی. این به این معناست که ؛ هر کم و کسری داری، از من بخواه و نزد من جستجو کن و هر گاه که بخت بد گریبانت را گرفت و در مواقع اضطراری و درد و رنج، خود را نزد من بیاور، من می خواهم به تو به اندازه کافی بدهم و در همه ی مواقع ضروری به تو کمک کنم؛ تنها نگذار تا قلبت متوسل به دیگری جز من شود.

با این جملات بالا من شما را دعوت می کنم که به این خدا گوش فرا دهید و با او به سخن بیایید. ما این خدای زنده را خواهیم شناخت، و به او بالاتر از هر چیز دیگر گوش خواهیم داد، مثل او که ما را مانند اعضای خانواده اش دور هم جمع کرده است. من نیز امیدوارم و دعا می کنم که ما به صدای او گوش فرا دهیم و نه به صدای انسانهای دیگر.

برای همین هم من تو را به یک سفر که بالاترین و حقیقی ترین هدف این زندگی است دعوت می کنم.

یک سفر که ما را به جاودانگی هدایت می کند. در این سفر ما سکان را در دست نداریم، ما آن را به خدا می دهیم. نیت ما و فکر ما مطمئن نیست برای هدایتمان. مثل این می ماند که ما سوار بر قطاری شویم که نمیدانیم ما را به کجا می برد. اینجا ما نیاز به یک اعتماد بزرگ داریم، اینکه ما مطمئن باشیم که خداوند این قطار را هدایت می کند و این اعتماد ما، باید بالاتر از دیگر چیزها باشد تا ما به مقصد درست برسیم. اینکه قطاری که خداوند می راند کجا می رود و در کدام ایستگاهها توقف می کند را ما نمیدانیم. فقط ما این را می دانیم که یک زمانی خواهیم رسید. ما همه ی این ها را به خدا واگذار می کنیم. و یک قولی هم به شما می دهم و آن اینکه در این سفر هیچ شک و تردیدی نیست. هر کس کاملاً آزاد است که قطار را ترک کند، درهای قطار همیشه باز هستند و این خواست خدای مهربان است.

این خدا کیست که ما را اینطور دعوت کرده تا ما خود را به او واگذار کنیم؟